

گفت‌وگوی آقای حمید بهشتی با آقای دکتر ابراهیم یزدی

پیرامون موضع نهضت آزادی درباره طالبان و افغانستان

آقای بهشتی: شما نوع اسلام طالبان در افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر یزدی: بسم الله الرحمن الرحيم. طالبان نماینده یک جریان اسلامی است نه تنها در افغانستان بلکه در کل جهان اسلام که ما اینها را سنتگرایان می‌نامیم - سنتگرایان آداب سنتی را که بخشی از آنها اسلامیست ولی بخشی از آنها ضرورتاً اسلامی نیست و حاصل تعامل دین با آداب و رسوم مردم بومی است، در طی قرون متمادی آرام آرام به عنوان اصول اسلامی پذیرفته‌اند. در برابر سنتگرایان، نوگرایان هستند، کسانی که در این صد سال اخیر از زمان سیدجمال‌الدین اسدآبادی تا به امروز به نام احیاگران دینی شناخته شده‌اند، طالبان در واقع سنت‌گرایانی هستند که از پوسته انزوی قرن‌های گذشته خود، از همان دیدگاه سنتی که بخشی از آن محصول جامعه سنتی گذشته بوده است، بیرون آمده‌اند و می‌خواهند در عصر حاضر بر اساس همان دیدگاه‌های سنتی عمل کنند. تعارض موجود حاصل برخورد شرایط متحول جامعه کنونی با سنت‌های جامعه کهن است.

آقای بهشتی: آیا انتظار عرضه راه جدید برای مسائل روز از سنت‌گرایان انتظار بیهوده است؟

دکتر یزدی: بله انتظاری بیهوده است، مگر این که سنتگرایان در تجربه و عمل پی ببرند و متوجه شوند که این نوع دیدگاه‌ها عتیقه شده و غیرقابل عمل است. اما بسیاری از سنتگرایان قادر نخواهند بود که این تغییرات را بپذیرند و خودشان را انطباق دهند. احتمالاً اگر هم انطباق دادند دیگر به آنها نمی‌توان سنتگرا گفت. آنها همه به جنبش نوگرایان ملحق خواهند شد.

آقای بهشتی: منظور شما سنت‌گرایی مثبت است یا منفی؟

دکتر یزدی: در فرهنگ‌های ملی بخشی از هویت فرهنگی مردم را سنت‌های آن جامعه تشکیل می‌دهند. توجه به سنت‌ها و حفظ آنها از جهت حفظ هویت فرهنگی ضروری و مثبت است، اما باید توجه کرد که در سنت‌های جامعه دو بخش قابل تمیز است یکی بخش قالب‌هاست و یکی بخش محتواهاست. می‌توان محتوا را حفظ کرد و قالب‌ها را تغییر داد و قالب‌های تازه‌ای برای محتوای سنت‌ها جست‌وجو کرد. معمولاً وقتی یک فرهنگ وارد فرهنگ دیگر می‌شود، مثلاً فرض کنید فرهنگ اسلامی از جامعه عرب وارد فرهنگ ایران می‌شود، در تعامل بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ ایرانی یک سلسله فرآورده‌های تازه‌ای بروز می‌کند، فرهنگ و ارزش‌های اسلامی - عربی در قالب‌های عناصری از فرهنگ و سنت‌های ایرانی جایگزین می‌شود و جا می‌افتد و تدریجاً یک ازدواج فرهنگی صورت می‌گیرد، در نتیجه تعارضی بین ارزش‌های محتوایی فرهنگ جدید (اسلامی) با فرهنگ اصلی و ایرانی بروز نمی‌نماید. اگر عناصر اصلی یک فرهنگ از پویایی برخوردار باشد می‌تواند قالب‌های سنتی را که به تدریج در تعارض با

تغییرات و تحولات اجتماعی قرار می‌گیرد و دیگر به درد نمی‌خورد رها کند و برای همان محتواها قالب‌های جدیدی را ایجاد نماید.

آقای بهشتی: در رابطه با برخورد سنتی و بحث محتوا و قالب، محدودیت زن‌ها از طرف طالبان یا اجبار به ریش گذاشتن مردها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر یزدی: اکثر آنچه را که طالبان در مورد محدودیت زنان و یا اجبار مردان در گذاردن ریش گفته‌اند فاقد مبانی دینی است. مثلاً اسلام هرگز زنان را از تحصیل علم به‌طور عام و از تحصیل علم پزشکی بخصوص یا از رفتن به حمام‌های عمومی و نظایر اینها منع نکرده است. در قرآن کریم و یا سنت رسول خدا (ص) هیچ دستوری در مورد حرام بودن تراشیدن ریش صادر نشده است. طالبان هم نظیر برخی از اقشار جامعه مانند اصحاب کهف هستند. رفته‌اند در غار انزوی خودشان سال‌های سال خوابیده‌اند، هیچ نوع تعاملی با جهان خارج نداشته‌اند. بنابراین اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و مواضعشان نسبت به مسائل جاری جامعه کنونی متعلق به قرن‌های گذشته است. وقتی از خواب اصحاب کهفی خود بیدار شده و وارد صحنه می‌شوند و می‌خواهند با نگرش‌ها و دیدگاه‌های قرون گذشته نظر دهند در واقع به تعبیری می‌خواهند با سکه‌های عهد دقیانوس کالایی بخرند، در حالی که آن سکه‌ها از رواج افتاده و از گردش خارج شده است.

اشکال طالبان صرفنظر از مسائل سیاسی قضیه و درگیری‌های قومی، نژادی و مذهبی که در افغانستان رایج است، در دیدگاه‌های سنتی آنها هم است. اینها یک سلسله باورهای قالبی سنت‌های گذشته، متعلق به دویست، سیصد سال پیش را گرفته‌اند و در آستانه قرن بیست و یکم می‌خواهند در جامعه پیاده کنند. در سیصد سال یا حتی صد سال پیش، در جامعه افغانستان، زنان شهری کاری نداشته‌اند تا در جامعه ظاهر شوند، هیچ نوع فعالیت اجتماعی نداشته‌اند. ساختارهای اجتماعی صد سال پیش در افغانستان به‌گونه‌ای بوده است که اصولاً زنانشان نیازی احساس نمی‌کرده‌اند که به‌خاطر آن وارد جامعه شوند، عملاً حضور نداشته‌اند. این که زنان بی‌سواد باشند یک امر رایجی بوده است. از زنان کسی توقع نداشت که باسواد باشند. مردانشان هم عموماً بی‌سواد بوده‌اند. حالا در عصر کنونی که مدارس تازه باز شده و روابط اجتماعی دیگری بوجود آمده است زنان در بسیاری از صحنه‌های اجتماعی حضور دارند. مناسبات جامعه سنتی به هم خورده است، نه بافت قبیلگی بر سر جایش باقی مانده است و نه بافت شهری و یا بافت روستایی. شما دیگر امکان ندارد بتوانید به زنان بگویید که بروند در خانه‌هایشان بنشینند و بیرون نیایند!! علاوه بر اینها، چنین دستوراتی هیچ مبنای دینی ندارد.

در واقع مشکل طالبان تعارض با دین و زمان است مثلاً ببینید طالبان می‌گویند حمام‌های زنان تعطیل شود! گفته‌اند زنان حق ندارند بروند مدرسه پزشکی! و ضمناً هم گفته‌اند زنان حق ندارند بروند پیش طبیب مرد!!؟ برخی از اینها متعلق به یک جامعه سنتی صد سال پیش است. اما برخی دیگر حتی مربوط به صد سال پیش هم نیست. آن زمان هم زنان مجبور به استحمام بوده‌اند. حمام‌های خصوصی در منازل وجود نداشته و احتمالاً از حمام‌های عمومی استفاده می‌کرده‌اند. این فتواها یک سلسله باورهای انحرافی و کج‌اندیشی و قشری و ناشی از سطحی‌نگریست که اینها امروز می‌خواهند آن را به اجرا بگذارند.

آقای بهشتی: نوع برخورد اسلامی طالبان را که شما سنتی و قشری توصیف کردید، در مقایسه با نوآوری

چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر یزدی: ابتدا در مورد واژه‌های قشریت و تحجر و سنت‌گرایی که عرض کردم توضیحی را نیز اضافه می‌کنم. ببینید هر اندیشه و فکری یک پوسته خارجی دارد و یک محتوا یا مغز و قرآن ما را دعوت می‌کند که به آن مغز و محتوا توجه کنیم، آنجا که می‌فرماید: فاعتبروا یا اولی‌الالباب، یا اولی‌الابصار و «الباب» جمع «لب» به معنای مغز و محتوای مغز و محتوای لب است پس اولی‌الالباب یعنی کسانی که دنبال اصل مطلب هستند - اما قشرگرایان پوسته خارجی را ملاک قرار می‌دهند. این روش اشکال بوجود می‌آورد. این قشرگرایی در روندهای سیاسی - اجتماعی اسلام سابقه دارد نمونه برجسته آن خوارج هستند که به همان پوسته‌های خارجی کلام خدا اکتفا می‌کردند و در نتیجه محتوا را از دست می‌دادند. در اندیشه‌های سیاسی هم همین امر صادق است که اگر ما به اهداف و منظورها توجه نکنیم به‌طور طبیعی مشکلات بسیاری پیش می‌آید؛ ولی نوگرایان ضمن اعتقاد و احترام به سنت‌های فرهنگی، به دنبال مغز، محتوا و ریشه‌های آن هستند، به دنبال فهم ارزش‌های نهفته در این سنت‌ها هستند. در پی آنند که برای ارزش‌های والای اسلامی، قالب‌های جدید قابل قبول و اجرا در شرایط کنونی پیدا کنند. برای روشن شدن مطلب موضوع شورا را در نظر بگیریم، به موجب دستور قرآن امور جامعه مسلمین باید از طریق شورا اداره شود و نه تصمیمات فردی مستبدانه! اما در سنت مسلمانان شکل شورا عبارت از تجمع امنای مردم بود که به‌عنوان «اهل حل و عقد» معروف بودند، حل یعنی باز کردن یا گره‌گشایی، اهل حل، گره از کار مردم می‌گشایند عقد یعنی پیوند و گره زدن، اهل عقد پیوند می‌زنند. در هر جامعه‌ای کسانی هستند که مورد اعتماد عمومی مردم هستند و ما به آنها امنای مردم می‌گوییم. خوب، در ادبیات اسلامی به اینها می‌گفتند اهل حل و عقد. اینها باید اعضای شورا باشند و حاکم یا امیر در اداره امور جامعه می‌باید با این اشخاص، با امنای مردم مشورت کند.

در یک نظام قبیله‌ای یا جامعه ابتدایی، مثلاً در مدینه صدر اسلام که کل آن را اگر در نظر بگیریم یک شهری با حداکثر هزار خانواده بوده است، تشخیص این که چه کسانی در این جامعه اهل حل و عقد هستند، آسان بوده است. امیر آنها را انتخاب و دعوت می‌کرده و با آنها گفت‌وگو و رایزنی می‌کرده است. اما در یک کشور ۶۰ میلیونی مانند ایران یا کشوری مانند افغانستان چگونه یک رهبر یا رئیس‌جمهور می‌تواند بفهمد که امنای مردم یا اهل حل و عقد چه کسانی هستند؟ به تعبیر مرحوم مودودی همین مجلس شورای ملی که یک پدیده سیاسی جدید می‌باشد همان نظر اسلامی شورا را تأمین می‌کند، یعنی ساختار مجلس برای این اندیشه و ایده ارزشمند قرآنی شورا یک قالب جدیدی می‌سازد که با شرایط زمان حال متناسب می‌باشد.

در افغانستان تمام گروه‌های جهادی گفتند بعد از پیروزی، بر اساس اصل شورا، مجلس اهل حل و عقد را تشکیل می‌دهیم، اما در عمل مطابق روش‌های سنتی عمل کردند و لذا هر گروهی می‌خواست تعدادی از افراد مورد نظر خود را به‌عنوان اهل حل و عقد یا امنای ملت جا بزنند و این شدنی نبود و نیست مگر این که قالب جدیدی برای آن ارزش مترقی دموکراتیک اسلامی که شورا باشد پذیرفته شود و یک مجلس ملی با آراء مستقیم و مخفی همه مردم انتخاب و تشکیل شود. حالا این نوع قشرگرایی، این نوع تحجر فکری و بسته بودن ذهنی در بسیاری از زمینه‌های فکری - سیاسی طالبان قابل ملاحظه است و این یک مشکل اساسی در افغانستان است.

آقای بهشتی: آیا شما برخورد جامعه الازهر با ابوزید را از قبیل همین قشرگرایی و تحجر که گفتید

ارزیابی می‌کنید؟

دکتر یزدی: من با آثار مکتوب ابوزید و برخورد جامعه الازهر با او چندان آشنا نیستم و نمی‌توانم اظهار نظر کنم، اما می‌دانم همیشه در میان معتقدین به ادیان، مکاتب و حتی جنبش‌های سیاسی کسانی بوده‌اند که سطحی‌نگر و قشری هستند و به عمق و مغز موضوع و مطلب توجه نمی‌کنند. در مذاهب مسیحی و یهودی، فریسیان از این نوع هستند. فریسیان در واقع آن کسانی از علمای یهودی بودند که به همین مفهوم قشری و سطحی‌نگر بودند. در ادبیات تورات، مسیح یا مسایا به‌عنوان کسی که جلال و جبروت دارد ترجمه شده است. آنها واژه را به همین معنی سطحی آن گرفتند و هنگامی که عیسی مسیح آمد و رومیان از یهودیان فریسی درباره مسیح سؤال کردند آنها گفتند که او مسیح موعود نیست زیرا مسیح بایستی با جلال و جبروت داوودی باشد و این مرد چنین کسی نیست. آنها جلال و شکوه پادشاهی داوود را در مسیح نمی‌دیدند، اینان فریسیان بودند. حالا در بین مسلمانها هم فریسی هست. در مکاتب مارکسیستی هم فریسی و قشرگرایی وجود دارد و هستند کسانی که فکر می‌کنند اگر آمدند و مثلاً به صورت مکانیکی وسایل تولید و توزیع را دولتی کردند سوسیالیسم تحقق یافته است.

اما در مورد مرتد اعلام کردن آقای ابوزید توسط دانشگاه الازهر مشکل نوع دیگریست و آن عدم تساهل و تسامح در برابر دگراندیشان است. در کشورهای اسلامی و در میان ادیان عموماً این چنین بوده که کسانی آمده‌اند و بر خلاف باورهای رایج سخنی گفته‌اند و مورد سب و لعن حتی ضرب و شتم قرار گرفته‌اند و مرتد اعلام شده‌اند. این درست برخلاف تساهل و تسامحی است که اسلام مردم را به آن دعوت می‌کند! به نظر من این نوع برخوردها بر خلاف روح آموزش قرآنی است.

آقای بهشتی: تأثیر این نوع برخوردها را در افغانستان در مصر یا الجزایر بر تحولات اجتماعی و

اقتصادی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر یزدی: این نوع برخوردها مانع رشد و شکوفایی جامعه‌های در حال انتقاد و تحول‌های تاریخی می‌شوند. باید توجه داشت و پذیرفت که این برخوردها در الجزایر و یا جاهای دیگر محصول یا انعکاس یک تحول گسترده است که در کل جهان اسلام در حال شکل‌گیریست. اگر بپذیریم که ورود اروپای استعمارگر به کشورهای اسلامی از زمانی آغاز شده است که ارتش ناپلئون وارد مصر شد و اولین توپخانه خود را به ابوالهول شلیک کرد، که نتوانست ابوالهول را از بین ببرد و فقط دماغ ابوالهول را از جا کند، به‌طوری نمادی انعکاس همین شلیک توپخانه ناپلئون بود که در جهان اسلام بسیاری از مسلمانها را از خواب غفلت چند قرنی بیدار کرد و مسلمانها به تدریج پی بردند که در چه وضعیتی اسفباری قرار دارند.

در پایان قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم دو حادثه بزرگ در جهان اسلام اتفاق افتاد: یکی انقلاب مشروطیت در ایران و دیگری سقوط خلافت عثمانی در ترکیه. این دو حادثه نه تنها مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این دو کشور را تغییر داد، بلکه بر کل جهان اسلام و سیر تحول اندیشه‌های اصلاح‌طلب دینی اثر گذاشت. تا آن زمان باورهای غالب در جهان اسلامی مجموعه‌هایی کاملاً جا افتاده بود. سلطان عثمانی با همه کارهایی که می‌کرد خلیفه مسلمین بود و بسیاری از مسلمانها، از برادران اهل تسنن با قبول این اصل که خلافت عثمانی ادامه حکومت خلفای راشدین است احساس آرامش

می‌کردند. سقوط خلافت عثمانی موجب طرح سئوال‌های متعددی در باب حکومت، مشخصات آن، طرز پیدایی و قلمرو قدرت آن از نظر اسلام گردید. انقلاب مشروطیت ایران هم همین‌گونه بود، چشمانی را باز، گوش‌هایی را شنوا و مردمی را بیدار کرد. افرادی آرام‌آرام شروع به پرسش از خود کردند که اسلام واقعی کدام اسلام است؟ چه چیزی اسلام واقعی است. حرکت‌های اسلامی در ترکیه، مصر و در ایران، همه در اثر برخورد جهان غرب با جهان اسلام بوجود آمدند. بر اثر این برخورد، اندیشه‌های نو وارد شد. گفتارهای نو و باورهای جدید وارد شد. برخورد آراء و عقاید بوجود آمد و تنوع آراء و عقاید یک پدیدار طبیعی جامعه بشری است که نباید از آن ترسید.

در طی بیست سال گذشته هم، دو حادثه بزرگ اتفاق افتاده است یکی انقلاب اسلامی ایران و دیگری فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که هر دو حادثه بر جهان اسلام اثرات عمیقی باقی گذاشته است. انقلاب اسلامی ایران سبب پیدایی جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام شده است این جنبش‌ها ریشه‌دار بوده‌اند و هستند. اما اثری که انقلاب اسلامی بر جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام گذاشت، این بود که تمام جنبش‌های اسلامی را به شدت سیاسی کرد. جنبش‌هایی که تا آن زمان صبغه یا رنگ و بوی سیاسی نداشتند، سیاسی شدند. ناگهان مسلمان‌ها احساس کردند که می‌توانند بر اساس اندیشه‌های اسلامی دست به مبارزه علیه ظلم و ستم بزنند و انقلاب کنند. تا آن زمان چنین چیزی به‌طور فراگیر مطرح نبود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سبب شد که بسیاری از جنبش‌های سیاسی اما غیردینی که احتمالاً رنگ چپ مارکسیستی داشتند و نگاهشان به دنبال یک تکیه‌گاه فکری در بیرون از مرزها بود، به درون جامعه خود برگردند و بروند دنبال این که راهی پیدا کنند تا با فرهنگ ملی خودشان پیوند داشته باشند تا بتوانند به حیات سیاسی خود ادامه دهند و با ظلم و ستم مبارزه کنند.

به عبارت دیگر بعد از این دو حادثه بزرگ، جنبش‌های اسلامی به شدت سیاسی شدند و جنبش‌های سیاسی گرایش‌های دینی - البته در سطح فرهنگ و نه در سطح باورهای دینی - پیدا کردند. این دو پدیده سبب شد که حرکت‌های سیاسی - اجتماعی در جهان اسلام به شدت گسترش پیدا کنند. شما نمود آن را در الجزایر، در مصر، در ترکیه و در بسیاری از کشورهای اسلامی می‌بینید. گسترش جنبش‌های سیاسی در کشورهای اسلامی، به دلیل سابقه طولانی استعمار اروپایی در این کشورها عموماً یک وجه ضداستعماری و ضد غربی پیدا کرده است. این اجتناب‌ناپذیر است و غرب باید آن را بپذیرد، بفهمد و تحمل کند. اما وجود و رشد یک چنین گرایشی به معنی این نیست که مسلمانان مبارز «غرب» را فهمیده‌اند و درک کرده‌اند! به نظر من جهان اسلام مواجه با یک سری پیچیدگی‌هایی است. به اختصار می‌توان گفت همان اندازه که غربی‌ها اسلام را نفهمیده‌اند، مسلمان‌ها هم غرب را درک نکرده‌اند!

از طرف دیگر، گسترش جنبش‌های سیاسی و قدرتمند شدن حرکت‌های اسلامی، این جنبش‌ها را با مسائل جدی دیگری روبرو ساخته است، مسائلی از قبیل حاکمیت مردم، دموکراسی، حقوق و آزادی‌های اساسی، تنوع آراء و عقاید و پیچیدگی‌های اقتصاد معاصر، بنابراین مسلمان‌ها در درک شرایط زمان مشکل دارند. بیداری هست، تحرک هست اما هنوز نتوانسته‌اند مسائل زمان خودشان را درک کنند و راه‌های انطباق با شرایط جدید را ضمن حفظ ارزش‌ها بیابند و دلایل فراوانی وجود دارد که چرا در این بیداری جدید ابتدا سنت‌گرایان موفق می‌شوند ولی به دلیل ویژگی سنت‌گرایی، مشکلات خاصی را بوجود می‌آورند و این که چرا در مراحل بعدی به احتمال بسیار سنت‌گرایان شکست خواهند خورد و

نهایتاً نوگرایان قدرت را به دست می‌گیرند.

آقای بهشتی: تصور می‌کنید تاثیر رفتار این قشری‌اندیشان بر مردم افغانستان و جهان نسبت به مسائل سیاسی، به لحاظ برخورد با بخش‌ها و گرایش‌های غیراسلامی، نسبت به برخورد با نیازهای اقتصادی جامعه و کلاً برخورد با انسان و نیازهای اجتماعی و اقتصادی او از امور کوچک گرفته مانند آزادی ظاهری در پوشش و تفریح تا جدی گرفتن نیازهای مادی و طراحی برنامه‌هایی در جهت حل این نیازها، چگونه است؟

دکتر یزدی: رفتار نابهنجار افراطی، قشری، سطحی و ساده‌انگاری بعضی از گروه‌های اسلامی در کشورهای مختلف از جمله در الجزایر یا در افغانستان بر قضاوت عمومی جهان درباره خود اسلام هم تأثیرات منفی بر جای می‌گذارد، خصوصاً باید توجه داشت که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مناسبات جهان غرب با دنیای اسلام وارد یک عصر و مرحله تازه‌ای شده است. مناسبات جهان غرب با جهان اسلام امروزه به یکی از بزرگترین مسائل در مناسبات بین‌المللی تبدیل شده است. این نوع قشری‌اندیشی و این نوع واکنش‌ها نه تنها پیامدهای نامناسب و غیرواقعی برای مسلمانها در مناسبات بین‌المللی ایجاد می‌کند بلکه تصویر نادرستی از اسلام نیز به جهان ارائه می‌دهد که انحرافی و مخرب است.

آقای بهشتی: منظور شما از این تصویر نادرست چیست و تصویر درست آن به نظر شما چیست؟

دکتر یزدی: منظورم تصویر نادرستی از اسلام به عنوان یک دین خشن و بی‌منطق و سطحی، متعلق به عهد کهن و ناتوان در فهم مسائل کنونی که می‌خواهد راه خودش را برای قانع کردن مردم جهان از طریق زور و گلوله توپ و مسلسل باز کند. تصویر نادرستی از مسلمانها که جز زبان زور، زبان دیگری بلد نیستند و آن نظریه نادرست گذشته را تأیید می‌کند که اسلام با شمشیر پیروز شد. در حالی که تاریخ بشر گواه بر این مطلب است که در بسیاری از کشورهای جهان با آنکه کسی برای غلبه اسلام ن جنگیده است ولی پویای تحرک و جاذبه آن مردم را جذب و مسلمان کرده است. رفتار ما مسلمانها بخصوص مسلمانان قشری و متعصب و سطحی‌نگر در مواردی موجب وهن اسلام است. رفتار برخی از مسلمانان قشری و واپسگرا دقیقاً به نفع دشمنان است. آنها که بعد از پایان جنگ سرد، خطر موهومی را به نام اسلام فوبیا (Islam Fobia) مطرح ساخته‌اند و می‌کوشند تا آن را جایگزین Red Fobia یا خطر موهوم کمونیزم سازند.

آقای بهشتی: درباره برخورد با نیاز انسان، نیازهای اجتماعی و اقتصادی چه از جهت ظاهری و چه از جهت این که مثلاً انسان احتیاج به تفریح و سرگرمی دارد نظر شما چیست؟ برخورد طالبان را قشری و عقب‌مانده ارزیابی می‌کنید، نظر خود شما در این زمینه‌ها چیست؟ نیازهای مادی و اقتصادی مثلاً کشور ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اگر چنانچه اینها را جدی باید گرفت چه طرحی برای مقابله با اینها عرضه می‌کنید؟

دکتر یزدی: تمام آنچه را برشمردید نیازهای واقعی انسان است. انسان به تفریح و سرگرمی نیاز دارد. برای این که انسان بتواند استعدادهای واقعی و خلاقیت‌های خود را بروز دهد می‌بایستی نیازهای اولیه، نیازهای مادی و اقتصادی خود را تأمین کند، به همان معنایی که روانشناسان معاصر طبقه‌بندی کرده‌اند، بنابراین باید این احتیاجات را جدی گرفت و برای تأمین آنها به‌طور جدی برنامه‌ریزی کرد. قبلاً باید عرض بکنم که ما چیزی به نام اقتصاد اسلامی، هنر اسلامی، حکومت اسلامی در متون اولیه

و اصل دینی نداریم. آن چیزی که امروز به عنوان حکومت اسلامی، هنر اسلامی، معماری اسلامی، اقتصاد اسلامی بیان می‌کنیم عبارت از چیزی است که در نتیجه تعامل میان ارزشهای دینی و فعالیت‌های مختلف اجتماعی انسان بوجود آمده است. در قرون گذشته مناسبات سیاسی و اقتصادی و یا مثلاً شهرسازی یک طور بوده است و مسلمانان در جهت تأمین نیازهای اولیه، با توجه به ارزشهای اسلامی، راه‌های خاصی را ارائه داده‌اند. اما شرایط و مناسبات کنونی جهان به کلی تغییر پیدا کرده است. راه‌های گذشته امروز کارساز نیستند، بنابراین مسلمانها باید راه‌های جدیدی در چارچوب ارزشهای اصیل دینی پیدا کنند. در جهان معاصر ما با سئوالات جدیدی روبرو هستیم، بعنوان نمونه وقتی سخن از مسائل اقتصادی است باید دانست که بانکداری یک نهاد جدید اقتصادیست که با هیچیک از معیارهای قدیمی و سنتی مناسبات اقتصادی نمی‌توان درباره آن قضاوت کرد. این خود یک پدیده جدیدی است و باید فصل تازه‌ای هم برای آن باز کرد. مثلاً با توجه به این که یک پدیده بسیار فراگیری در اقتصاد کنونی کشورها به نام تورم وجود دارد، آیا کسی می‌تواند با آن مفهوم سنتی، قرض الحسنه بدهد و بهره‌ای نگیرد، در حالی که ارزش پول مرتب کاهش پیدا می‌کند؟ بعضی‌ها به جد سؤال می‌کنند آیا آن چیزی که بانکها بعنوان بهره می‌گیرند مصداق همان بهره‌ایست که در قرآن حرام شده است؟ شما می‌دانید در جمهوری اسلامی ایران بعد از هفده هجده سال مطالعات فراوان و جنجالهای فراوان بعنوان اسلامی کردن بانکها بالاخره برگشتند به همین سیستم رایج بانکداری، منتها اسم آن را تغییر داده‌اند. این تغییر در اسم چیزی را عوض نمی‌کند. فقط بیان‌کننده آنست که برای مسائل جدید اقتصادی باید نگرش‌های جدید را بکار برد و راه‌های مناسب پیدا کرد. می‌توانیم ارزشهای دینی که در قرآن آمده است بعنوان معیارهای نهایی برای قضاوت بکار بریم و در صورت لزوم قالبهای جدیدی برای آن پیدا کنیم. البته هنوز نوع پاسخ به اصطلاح شسته رفته‌ای برای تمامی این موضوعات وجود ندارد.

ضروری‌ترین و ابتدایی‌ترین موضوعی که در اینجا وجود دارد و ما تا آن را حل نکنیم به هیچ موضوع دیگری نمی‌توانیم برسیم و امروز در برابر ما مسلمانها نیز به عنوان بزرگترین چالش خودنمایی می‌کند، مسأله حقوق و آزادیهای اساسی مردم و حاکمیت مردم یعنی همان دموکراسی است. متأسفانه گروههای اسلامی و متفکرینی هستند که به نام اسلام به شدت با آزادی و دموکراسی مخالفت می‌کنند. در حالی که این از مبانی اسلامی است که مردم باید خودشان سرنوشت خود را در دست بگیرند. تنها در یک جامعه آزاد و دموکراتیک هست که ما می‌توانیم به دور از هر نوع فشار سیاسی مسائل اساسی را مورد بررسی قرار دهیم و بگوئیم چه نوع مناسبات اقتصادی با ارزشهای اسلامی مطابقت دارد و به نفع مردم و استقرار عدالت اجتماعی می‌باشد. در یک جامعه بسته این امر امکان ندارد. در یک جامعه‌ای که عده‌ای می‌خواهند یک برداشت از اسلام را به هر قیمت بر دیگران تحمیل کنند، آن مقصود حاصل نمی‌شود. به این دلیل است که ما در ایران اصرار داریم به این که راه حل، مفتاح یا کلید اصلی برای حل یا کاهش هر نوع بحران ابتدا حل بحران سیاسی است، یعنی ایجاد یک جامعه باز و آزاد سیاسی دموکراتیک، تا بتوان در آن جامعه فارغ از هر گونه تعصبات و فارغ از هر گونه برچسبهای سیاسی، مسائل اساسی را مورد بحث و بررسی قرار داد.

آقای بهشتی: این بدان معنی است که شما حل مسأله را به برقراری دموکراسی واگذار می‌کنید. حال اگر شما راه حل شسته رفته‌ای هم ندارید، آیا حتی رهنمودهایی هم نمی‌توانید بدهید که حاکمیت اسلامی در

جامعه فی‌المثل نسبت به نیازهای اقتصادی مردم در مصرفشان چگونه برخورد کنند؟

دکتر یزدی: این سؤال دو بخش دارد. یک بخش اینست که بعنوان یک گروه سیاسی برنامه‌ها و مواضع اقتصادی ما چیست؟ به‌عنوان یک گروه سیاسی قطعاً پاسخهایی داریم. اما یک وقت هست که شما می‌فرمایید گروههای سیاسی در جهان اسلام چه مواضعی می‌باید داشته باشند تا منعکس‌کننده آرمانهای اسلامی باشد، آن یک مقوله دیگر است. ما در نهضت آزادی ایران به آرمان عدالت اجتماعی معتقدیم. ما تنها به حقوق بشر و آزادی انسان فکر نمی‌کنیم، بلکه به تأمین حداقل معیشت و به سایر نیازهای مادی و اقتصادی بشری نیز بها می‌دهیم و معتقدیم کرامت انسانی و آن جایگاهی که انسان در جهان بینی اسلام دارد بدون تحقق عدالت اجتماعی یعنی بدون تأمین حداقل نیازهای مادی و اقتصادی میسر نیست و بدون آن کرامت انسانی هرگز محقق نخواهد شد. بنابراین هر دولت مردمی و منبعث از مردم که بخواهد برای مردم کار بکند، نمی‌تواند نسبت به این گونه مسائل بی‌توجه باشد. با توجه به عوامل متغیر مختلف و منابع غنی طبیعی و امکانات وسیع کشورمان، ما عمیقاً معتقدیم، یک دولت سالم و مردمی منتخب واقعی مردم، می‌تواند با برنامه‌ریزی واقع‌بینانه، ضمن بالابردن سطح تولیدات ملی و حرکت بسوی خودکفایی، قدمهای موثری در توزیع عادلانه ثروت و درآمد بردارد.

عدالت اجتماعی آرمان ماست و تحقق آن نیاز به برنامه دارد و برنامه هم تابع زمان و مکان است. این که در شرایط کنونی ایران با چنین منابع طبیعی، با چنین داده‌های اقتصادی، با چنین جمعیتی، با چنین تعداد از نیروی کار ما چکار باید کنیم که بی‌کاری ریشه‌کن شود، که حداقل معیشت مردم تأمین شود؟ اموری هستند که قطعاً یک سازمان سیاسی مانند نهضت آزادی ایران باید برای اجرای آنها برنامه داشته باشد و برنامه هم دارد.

اما یک وقت هست ما در قلمرو نظری صحبت می‌کنیم. در این قلمرو می‌گوییم تا زمانی که آزادیهای سیاسی نباشد، نمی‌توان به موفقیت راه‌حلهای اساسی برای مسائل و مشکلات اقتصادی دل بست. یک حزب سیاسی می‌تواند برنامه بدهد، اما برای موفقیت در برنامه‌های اقتصادی، مردم باید مشارکت کنند و این مهم نیاز به فضای باز سیاسی دارد.

به‌عنوان مثال ما مفهوم توسعه یا مقوله توسعه را فقط در قلمرو اقتصادی نمی‌دانیم. توسعه را در یک قالب وسیع‌تر توسعه انسانی می‌بینیم که توسعه اقتصادی بخشی از آن است. از طرف دیگر ایران نمی‌تواند وارد عصر توسعه اقتصادی بشود بجز از طریق انباشت سرمایه. گفته می‌شود اروپای غربی به این دلیل از قرن نوزدهم وارد عصر توسعه اقتصادی شد که توانست از طریق استفاده از منابع طبیعی کشورهای تحت استعمار و انتقال آن به اروپا و انباشت سرمایه وارد عصر توسعه شود.

اما در یک کشور توسعه نیافته مانند ایران چگونه می‌توانیم انباشت سرمایه کنیم؟ بجز از طریق ریاضت؟ بجز از طریق این که از مردم خواسته شود «بیشتر تولید و کمتر مصرف» کنند. اما مردمی که احساس تعلق اجتماعی نداشته باشند، هرگز چنین کاری را نمی‌کنند، مردم خواهند گفت: من به چه دلیل صرفه‌جویی کنم؟ به چه دلیل باید کم مصرف کنم ولی بیشتر کار یا تولید کنم؟ چنین جامعه‌ای هرگز قادر به توسعه نخواهد بود.

حال اگر دولتی برنامه خود را بیان کند و بخشی از این برنامه هم همان صرفه‌جویی ملی باشد یعنی اگر آن دولت بگوید: مردم! ما نمی‌توانیم نفتمان را که سرمایه ملی است بفروشیم و پنیر و تخم‌مرغ و

کره و گوشت بخریم و بدهیم شما بخورید! مصرف را باید کم کرد، باید قناعت کرد و تولید را بالا برد و درآمد نفت را در صنایع بنیادی تبدیل به سرمایه کرد! ولی مردم به چنین حرف‌ها و نصایحی گوش ندهند، این برنامه جا نمی‌افتد، مگر این که دولت ملی و با آراء آزاد مردم شکل گرفته باشد، دولتی که متکی به آراء مردم باشد و این نمی‌شود مگر آن که مقدمات آن یعنی حقوق و آزادیهای اساسی مردم تأمین شده باشد یعنی قانون حکومت کند، جامعه قانونمند شده باشد. تا این مشکل را حل نکنیم، تا در آسیا و آفریقا و کشورهای اسلامی این مشکل حل نشود و دولت‌های ملی روی کار نیایند، برنامه‌های اقتصادی ولو خیلی خوب را هم نمی‌توان با موفقیت به اجرا گذاشت. بنابراین نهضت آزادی حتی اگر برنامه اقتصادی هم داشته باشد و ارائه دهد، برای این که جا بیافتد و موفق شود مشارکت ملی فراهم کند به فضای باز سیاسی نیاز دارد. بدون مشارکت ملی نمی‌توان این برنامه‌ها را با موفقیت به اجرا گذاشت و به هدف‌ها رسید.

بحث راجع به مشارکت ملی، راجع به شرکت مردم و برخورد نهضت با آن را انشاءالله در فرصت دیگری ادامه می‌دهیم!

تکثیر از روابط عمومی

نهضت آزادی ایران

۴ بهمن ۷۵